

آین زندگی

زندگی، زمان و فلسفہ

ناتانیل برندن و باربارا برندن

مترجم: سہراب خلیلی شورینی



آین رند

زندگی، رمان و فلسفه



Who is Ayn Rand?

Nathaniel Branden
Barbara Branden
Random House New York, 1962

Persian translation published by
© Logos Publications 2021



آین رند

زندگی، رمان و فلسفه

ناتانیل بزندن
باربارا بزندن

ترجمه
سهراب خلیلی شورینی



سرشناسه: براندن، ناتانیل، ۱۹۳۰ - م. Branden, Nathaniel

عنوان و نام پدیدآور:

آین زند: زندگی، رمان و فلسفه / ناتانیل برندن، باربارا برندن؛

ترجمه سهراب خلیلی شورینی.

مشخصات نشر: تهران: لوگوس، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۲۶۲ ص. ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

شابک: ۰-۶۲-۶۲۸۸-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Who is Ayn Rand? An analysis of the novels of Ayn Rand, 1962.

موضوع: رند، آین، ۱۹۰۵ - ۱۹۸۲ م. -- نقد و تفسیر Rand, Ayn/1905-1982/Criticism and interpretation

موضوع: نویسندگان آمریکایی / قرن ۲۰ م. / نقد و تفسیر / Authors, American/20th century/Criticism and interpretation

شناسنامه افزوده: براندن، باربارا، ۱۹۲۶-۲۰۱۳ م. Branden, Barbara, 1926-2013

شناسنامه افزوده: خلیلی شورینی، سهراب، ۱۳۲۹ - م. مترجم

رده بندی کنگره: PS ۳۵۱۹

رده بندی دیویی: ۸۱۳/۵۲

شماره کتاب شناسی ملی: ۷۳۷۴۵۰۰



آین زند: زندگی، رمان و فلسفه

ترجمه سهراب خلیلی شورینی

ویراستار: مولود زیباکلام

طراح جلد: حسین راستمنش

چاپ اول: ۱۴۰۰

شابک: ۰-۶۲-۶۲۸۸-۶۲۲-۹۷۸

شمارگان: ۴۰۰

برای مشاهده قیمت به وبسایت رسمی نشر لوگوس مراجعه کنید.

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً یا جزئاً، به هر شکل اعم از چاپ، فتوکپی، اسکن، صوت، تصویر یا انتشار الکترونیک بدون اجازه مکتوب از نشر لوگوس ممنوع است.

ایمیل: info@irlogos.com

تماس با مرکز پخش: ۰۹۰۲ ۱۵۴ ۰۰۴۲

فروشگاه برخط لوگوس: www.irlogos.com

فهرست

| | |
|----------|--------------------------------------|
| ۱..... | پیش درآمد |
| ۳..... | تحلیلی از رمان های آیین رند |
| ۵..... | فصل یکم: انقلاب اخلاقی در اطلس شورید |
| ۶۹..... | فصل دوم: عینیت‌گرایی و روان‌شناسی |
| ۸۹..... | فصل سوم: اسلوب ادبی آیین رند |
| ۱۴۹..... | فصل چهارم: آیین رند کیست؟ |
| ۲۴۱..... | درباره نویسندگان |

پیش درآمد

زمستان سال ۱۹۶۱ در دانشگاه ویسکانسین بیش از یک هزار و دویست دانشجو، استاد و مدعو به سخنرانی‌ای گوش سپرده بودند که بخشی از همایش «اخلاق معاصر» بود. این فنی‌ترین مقاله ارائه شده به همایش بود، اما دست‌اندرکاران همایش لازم دانسته بودند این سخنرانی را در بزرگترین سالن خود برگزار کنند. در سرای ساختمان، صد نفری از دانشجویان که به علت کمبود جا نتوانسته بودند وارد سالن بشوند ایستاده بودند و از طریق بلندگوها به سخنرانی گوش می‌دادند.

عنوان سخنرانی «اخلاقیات عینیت‌گرایی» و سخنران خانم آین رند بود. علاقه به سخنرانی‌های او بسیار معمول بود. در دانشگاه‌های سراسر کشور، از حضور او بسیار استقبال می‌شد و هیچ نویسنده معاصر دیگری چنین ظرفیتی برای ایجاد هیجان روشنفکری از خود نشان نداده است.

شنوندگان سخنرانی‌های او مطلقاً یک دست نیستند. برخی کتاب‌های او را خوانده و با افکار او کاملاً یا بعضاً موافقت دارند. دیگری که ممکن است کتاب‌های او را خوانده یا نخوانده باشند به صورتی تعصب‌آمیز با او مخالفت می‌کردند. هنوز دیگرانی هم بودند که از فلسفه او یا اطلاع نداشتند یا اندکی اطلاع داشتند، اما می‌آیند زیرا شنیده‌اند که با افکار او به شدت

مخالفت می‌شود و می‌دانند که نام آیین رند یادآور چیزی فوق العاده و چالش برانگیز است. مثل قهرمان رمان *اطلس شورید* او، آیین در زندگی خودش به اسطوره تبدیل شده است.

مؤسسه ناتانیل برندن که درس‌هایی درباره فلسفه آیین رند ارائه می‌کند، سالانه هزاران نامه از سراسر جهان دریافت می‌کند که در باب فلسفه او اطلاعات بیش‌تری طلب می‌کنند. به جز کتاب‌های آیین رند، منبع دیگری در این باره در دسترس نیست. کتابی که در دست دارید به عنوان نخستین گام برای پیدا کردن این فاصله تدوین شده است.

رساله نخستین، «انقلاب اخلاقی در *اطلس شورید*»، عوامل اصلی اخلاقیات آیین رند در پیوند با اهمیت آن با بحران جاری روشنفکری، اخلاقی و سیاسی ما را بحث می‌کند. هدف این رساله شرح تفصیلی و سیستماتیک اخلاقیات آیین رند نیست. مبانی فلسفه اخلاقی او، یعنی معرفت‌شناسی عینیت‌گرایی هم در آن نیامده است. این رساله شرحی است بر اهمیت تاریخی و فرهنگی اخلاقیات او و نگرشی که اخلاقیات او نسبت به ایدئال اخلاقی دارند.

«عینیت و روان‌شناسی» به‌طور خلاصه برخی از کاربردهای عینیت‌گرایی برای علم روان‌شناسی و کمک‌های بالقوه‌ای که می‌تواند به آن رشته بکند را نشان می‌دهد.

«روش ادبی آیین رند» اصول بنیادی زیبایی‌شناسی رمان‌های آیین رند را تجزیه و تحلیل نموده، و مفهوم او از رابطه انسان با وجود، که کلید روش ادبی او است را تبیین می‌کند.

رساله «آیین رند کیست؟»، به قلم باربارا برندن، یک مطالعه زندگی‌نامه‌ای است که عمدتاً به رشد فکری و هنری آیین می‌پردازد.

آیین رند از چه چیز دفاع می‌کند؟ چه چیز را به چالش می‌کشد؟ چرا کتاب‌های او را بکژات و به‌طور جنون‌آمیزی به باد انتقاد می‌گیرند؟ و چرا این کتاب‌ها در تیراژ میلیونی به فروش می‌رسند؟ آیین رند به‌عنوان یک متفکر و هنرمند، چه چیزی را به انسان‌ها عرضه می‌کند؟ دلیل تحسین و اشتیاقی که نثار کتاب‌های او می‌شود چیست؟ این پرسش‌هایی است که این کتاب برای پاسخ دادن به آن‌ها نوشته شده است.

تحلیلی از رمان‌های آیین رند

فصل یکم: انقلاب اخلاقی در اطلس شورید

چند دقیقه مانده به ساعت هشت، در یک عصر دوازده سال بعد از این، مردم ایالات متحده همه پای رادیوها و تلویزیون‌های خود منتظر می‌نشینند تا سخنرانی رئیس دولتشان - آقای تامپسون - را بشنوند. آن‌ها در سکوتی مملو از ناامیدی در انتظارند تا از او بشنوند که چه برسر دنیا آمده است.

سال‌هاست که آن‌ها شاهد فرآیند از هم پاشیدگی روزافزون بوده‌اند. آن‌ها دیده‌اند که باقی کره زمین به آشفتگی، قساوت، وحشت و گرسنگی ناشی از جمع‌گرایی غرق می‌شوند. در ایالات متحده هم آن‌ها گام‌های همان روند، رشد قدرت دولت، آب رفتن فضای آزادی، توسعه کنترل و مقررات برای درچنگال گرفتن زندگی آدم‌ها را از نزدیک می‌دیدند. اما فروپاشی آمریکا پیرو برنامه زمانی راز آلود مخصوص به خودش است که هیچ سابقه پیشینی ندارد و با سرعتی بیش از آن که به شرح و بیان بیاید در حرکت است: درب کارخانه‌ها بسته می‌شود، تسمه نقاله‌ها از حرکت باز می‌ایستند، جاده‌ها خالی می‌شود، ساختمان‌ها فرو می‌ریزند، علف‌های هرز همه صنایع بزرگ را می‌پوشانند؛ و شماری از آدم‌ها که بی‌سروصدا و بی‌دلیل ناپدید می‌شوند - مخترعین، صنعت‌کاران، هنرمندان، مهندسان، فیلسوفان و دانشمندان - انسان‌هایی که یک ویژگی مشترک دارند: توانایی. چراغ‌های آمریکا خاموش می‌شوند، تاریکی آخرین

بخش‌های دنیای متمدن را می‌بلعد، انگار که موتور دنیا از حرکت بازایستاده است.

کسانی که منتظر سخنرانی هستند هرگز نمی‌دانستند یا اهمیتی نمی‌دانند که موتور دنیا چیست. آن‌ها تمدن صنعتی را به صورتی مسلم، بدیهی و همیشگی به عنوان حقیقتی غیرقابل تغییر و طبیعی تصور کرده بودند. درهر سائحه‌ای که پیش می‌آمد، خبر متلاشی شدن قطار، سقوط هواپیما، انفجار مخزن نفت، ورشکستگی کسب و کارها و در شکست هر امید، آن‌ها در توجیه، صدای رهبران سیاسی و فکری خود را شنیده بودند که اعلام می‌کنند، خودخواهی دلیل این فجایع است، **ایثار و از خودگذشتگی تنها راه رفاه است**، عشق برادرانه و قدرت بیش‌تر حکومت راه حل همه مشکلات دنیاست.

دوران بدبینی، وحشت و ناباوری، جنون، فرسودگی، کناره‌گیری و کوشش‌های بی‌امان برای گریز از دانشی بود که راحت برای آدمیان آورده بود. اکنون، در مرکز آخرین بقایای آنچه عظمت امریکا می‌بود، در حالتی از ناامیدی خسته‌کننده، انفعال و یأس، آن‌ها در انتظار سخنرانی‌ای بودند - که دولتشان هفته‌ها قول آن را داده بود - تا به آن‌ها مسیر جبران و بهبودی را نشان بدهد.

[سخنرانی برای ساعت هشت برنامه‌ریزی شده بود. اما، چند دقیقه مانده به هشت، همه ایستگاه‌های رادیو-تلویزیونی در سراسر کشور ناگهان از کار می‌افتند؛ همه صداها قطع می‌شوند - بند آمده و ساکت می‌شوند- توسط یک فرستنده ناشناس که کنترل امواج هوایی را به دست گرفته بود. و سپس عقربه ساعت به عدد هشت می‌رسد.]

صدایی که از رادیو پخش می‌شد صدای آرام، واضح و اثرگذار یک مرد- نوع صدایی که سال‌ها بود از رسانه‌ها شنیده نشده بود:

آقای تامپسون امشب با شما سخن نمی‌گوید. وقت او سرآمده. من کار را تحویل گرفته‌ام. قرار بود شما گزارشی درباره بحران جهان بشنوید. در این باره من با شما سخن می‌گویم....

دوازده سال است که شما می‌پرسید: جان گالت کیست؟ من جان گالت هستم. من کسی هستم که زندگی خود را دوست می‌دارد. من کسی هستم که عشق و

فصل یکم: انقلاب اخلاقی در اطلس شوریده ۷۸

ارزش‌های خود را فدا نمی‌کند. من کسی هستم که شما را از قربانی‌ها محروم کرده‌ام و در نتیجه دنیای شما را ویران کرده‌ام، و اگر می‌خواهید بدانید - آن کسانی از شما که جرأت دانستن دارید - چرا در حال هلاک شدن هستید. من کسی هستم که اکنون به شما می‌گویم.

این‌ها کلماتی هستند که اوج بدیع‌ترین و بحث‌انگیزترین رمان دوران ما، *اطلس شورید* این رند با آن آغاز می‌شود. این سخنرانی رادیویی که رویدادهای این کتاب را به بالاترین قله خود می‌رساند فقط خطاب به آدم‌های درون داستان نیست: خطاب به شماست. جهانی که شما در آن زندگی می‌کنید هنوز به فروپاشی فیزیکی تصویر شده در *اطلس شورید* نرسیده است اما به فروپاشی فرهنگی رسیده است - ایده‌های متداول در یک فرهنگ است که جهت و سرنوشت آن را تعیین می‌کند - و ایده‌هایی که فرهنگ *اطلس شورید* را انباشته، بر فرهنگ امروز شما غلبه یافته است.

در جهان معاصر، فیلسوفان و روشنفکران پیشرو به ما می‌گویند که قطعیت مبتنی بر واقعیات، ناممکن است؛ و محتوای ذهن انسان ضرورتاً هیچ ارتباطی با واقعیت‌ها ندارد؛ و مفهوم «واقعیت‌های حقیقی» از جمله خرافات عهد قدیم است؛ و حقیقت «صرفاً صورت ظاهر» است و انسان هیچ چیز را نمی‌داند و داشتن احساس عدم قطعیت و بی‌اطمینانی به عنوان حالت و خیم انسان، نشانه روشنی افکار است.

به ما گفته می‌شود که خوشبختی شخصی، منفعت فردی و انگیزه سود همه فرومایگی و ننگ‌آورند و انسان باید برای دیگران زندگی کند، که توانایی فقط باید صرف ناتوان شود، و کسانی که در رنج‌اند و نیازمند، نخستین حق را بر زندگی و انرژی همه انسان‌های دور و بر خودشان دارند، و این حق‌ها بر همه حق‌های دیگر اولویت و ارجحیت دارد - و مغز و تلاش فرد، ملک طلق جامعه، ملت و جهان است. به ما گفته می‌شود که هیچ‌کدام از این‌ها را نمی‌توان با عقل و خرد توجیه و تبیین کرد، ولی اخلاقیات خارج از حوزه دآوری و عقلانیت قرار دارند. عالمان دین و فیلسوفان - از طریق نیورو آیر، تیلیچ و راسل، برونرو کارناب، بوبر^۱ و

1. Niebuhr, Ayer, Tillich, Russell, Bruner, Carnap, Buber.

ریچنباخ^۱ - هر دو به طور یکسان به ما می‌گویند که عقل و استدلال نمی‌تواند برای بشر اصول اخلاقی تأمین کند: عقل فقط با وسیله‌ها سروکار دارد نه با هدف‌ها. به ما گفته می‌شود که اخلاق، موضوع ایمان و احساس است - و ایمان جمعی نوع بشر، و هم‌رایی شریف‌ترین احساسات او، معیاری به دست می‌دهد برای تشخیص خیر و شر؛ خیر آن است که از انگیزه دغدغه و نگرانی برای منافع دیگران ناشی می‌شود؛ شر آن است که از انگیزه نگرانی برای منافع شخصی سرچشمه می‌گیرد. و رهبران سیاسی ما با حرکت به سوی جامعه‌ای که در آن منافع شخص ممنوع است، سود مجاز نیست و در آن هیچ انسانی حق ندارد فقط برای وجود خودش وجود داشته باشد، و همه باید فدای یکدیگر بشوند؛ یعنی رفتن به سوی جامعه‌ای اشتراکی و حکومتی تمامیت‌خواه آن اصول را به اجرا درمی‌آورند.

در همه برنامه‌ها برای توزیع مجدد ثروت جهان، در بحث‌های بی‌پایانی که امروز درباره این که نیاز چه کسی بیش‌تر از نیاز چه کسی است می‌شنویم و چه کسی تقدم بردارایی‌های شخص دیگری دارد، در طرح‌های بی‌شماری که برای اسارت انسان به نام خیر عمومی ارائه می‌شود، سؤالاتی وجود دارد که هیچ کس شجاعت پرسیدن یا فکر کردن به آن‌ها را ندارد: ثروت از کجا می‌آید؟ چه کسی آن را تولید می‌کند؟ کدام توانایی انسان تولید را ممکن می‌سازد؟ این‌ها پرسش‌هایی است که در *اطلس شورید*، طرح و پاسخ داده می‌شوند.

مسئله و پرسش موجود در ریشه همه این پرسش‌ها - و مضمون *اطلس شورید* - این است که چه چیز ادامه حیات انسان را ممکن می‌سازد؟

اطلس شورید رمانی است درباره رابطه انسان با هستی (یا وجود)^۲. رمانی است درباره ماهیت انسان، ماهیت جهان، فعالیت، ارزش‌ها و هدف‌های لازم و ضروری انسان اگر قرار است که بماند و به زندگیش ادامه بدهد. این رمان در واقع دراماتیزه کردن نوع جدیدی از اخلاقیات است: اخلاقیات عقلانی.

اطلس شورید، به چیزی که هرگز توجه نشده، یعنی معنای فلسفی انقلاب صنعتی را استخراج و بیان می‌کند. پس از قرن‌ها درجا زدن و دست و پنجه نرم کردن با فقر مزمن، انسان

1. Reichenbach
2. existence

در دو سده گذشته، از زمان تولد «عصر ماشین» شاهد جریان ناگهانی و فور مادی شد که در تاریخ بشری سابقه بود. اما آن‌ها به وفور چشم دوختند و آنچه فراهم شده بود و هرگز برای تشخیص منبع آن تلاشی نکردند. غم انگیز بود که ثروت از دسترنج و عرق ریختن کارگران به وجود می‌آمد. غم انگیز بود که ثروت از طریق استثمار کارگران و مصادره «ارزش اضافی» دسترنج آن‌ها حاصل می‌شد. غم انگیز بود که ثروت با اعانه و کمک دولت به دست می‌آمد. غم انگیز بود که جست‌وجو در منبع ثروت شرم‌آور و بی‌ادبی تلقی می‌شد. و چنین پرسش‌هایی برای انسان متمدن بی‌ارزش و بیهوده به شمار می‌آمد. گفته می‌شد که «کالاها اینجا هستند» و مهم نیست که چگونه به این‌جا رسیدند.

سخن در این است که کارخانه‌ها و ژنراتورها، مواد اولیه یا «منابع طبیعی» نیستند. آن‌ها موهبتی داده شده و «مفروض» برای زندگی بشر نیستند. ثروت - کالاهای مادی - برای ادامه زندگی انسان، حیاتی است و باید تولید شود. کسانی که ثروت را به این چشم که توضیح داده شد، نگاه می‌کنند نمی‌خواهند این سؤال را بپرسند که: چه قابلیت یا استعدادی تولید ثروت را امکان‌پذیر می‌کند؟ زیرا پاسخ این است که: مغز بشر - هوش انسان. آن‌ها نمی‌خواهند بپرسند: چه کسی آن را تولید می‌کند؟ زیرا پاسخ این است که: مردان لایق، توانا و با استعداد. آن‌ها نمی‌خواهند بپرسند چه شرایطی در زندگانی برای تولید ضرورت دارد؟ - زیرا پاسخ این است: آزادی. آزادی برای فکرکردن، عمل کردن براساس داوری خود، کشف، خلق و کوشش در راه نرفته و بی‌سابقه - و گرفتن پاداش آن. پرسشی که بیش از همه از آن وحشت دارند این است: اگر مردان صاحب عقل و توانا از فعالیت و مشارکت دست بردارند، چه برسر جهان خواهد آمد؟ این داستان اطللس شورید است.

جان گالت می‌گوید:

فقط یک نوع انسان وجود دارد که در تاریخ بشر هرگز اعتصاب نکرده است. انواع و طبقات دیگر هر وقت که دلشان می‌خواست دست از کار کشیده‌اند و خواسته‌هایشان را از دنیا بیان کرده و ادعا کرده‌اند که وجودشان و کارشان حیاتی است - به‌جز کسانی که جهان را روی شانه‌های خود حمل می‌کنند، و جهان را زنده نگه

داشته‌اند، به جای پاداش هم فقط شکنجه نصیبشان شده ولی هرگز علیه نژاد بشر اعتصاب نکرده و کار را ترک ننموده‌اند. درست است، اکنون نوبت آن‌هاست. بگذارید دنیا بفهمد آن‌ها چه کسانی هستند، چه می‌کنند و اگر دست از کار بکشند چه روی خواهد داد. این اعتصاب انسان‌های صاحب عقل و شعور است... این اعتصاب مغز و تفکر است.^۱

جان گالت، قهرمان *اطلس شورید*، فیزیکدان، مخترع نابغه و رهبر اعتصاب است. او دیگر آفرینشگران، مبتکران، درهر رشته کوشش‌های عقلانی، را متقاعد می‌کند که دست از کار بکشند، آزمایشگاه‌هایشان، سالن کنسرت‌شان و کلاس‌های درسشان را ترک کنند و بی‌سرو صدا کنار بکشند – از ارائه خدمات یا تأمین هر حمایت فکری برای جهانی که آن‌ها را به چشم برده می‌بیند خودداری کنند. مردان توانا، یکان یکان ناپدید می‌شوند – و آنچه روی می‌دهد، توقف و فروپاشی جامعه است، جامعه‌ای محروم از مغز محروم از فکر. هنگامی که جهان دچار هرج و مرج، درماندگی و فروپاشی می‌شود، گالت به این سخنرانی مبادرت می‌کند و به نوع بشر می‌گوید که او چه کرده است و چرا:

شما می‌گویید انسان با عقل زندگی نمی‌کند؟ من همه آن کسانی را که با عقلشان زندگی می‌کنند کنار کشیده‌ام. شما می‌گویید عقل ناتوان است؟ من همه کسانی را که عقل‌شان ناتوان نیست را کنار کشیده‌ام. شما می‌گویید ارزش‌هایی فراتر از عقل و منطق وجود دارد؟ من آن‌هایی که برایشان چنین چیزی وجود ندارد را کنار کشیده‌ام... فریاد نکنید که ما وظیفه داریم به شما خدمت کنیم. ما چنین وظیفه‌ای را به رسمیت نمی‌شناسیم. فریاد نکنید که به ما احتیاج دارید. ما نیاز را به عنوان یک ادعا نمی‌پذیریم. فریاد برنیاورید که شما مالک ما هستید. نیستید. التماس نکنید که ما بازگردیم. ما در اعتصاب هستیم، ما مردم صاحب عقل... ما علیه قربانی کردن خود در اعتصاب هستیم. ما علیه کیش پاداش‌های نگرفته و وظیفه‌های بی‌پاداش اعتصاب کرده‌ایم. ما علیه این عقیده که در پی خوشبختی

۱. همه نقل قول‌های این رساله از کتاب *اطلس شورید* است مگر این که خلاف آن قید شود.

خود بودن کاری شیطانی است اعتصاب کرده‌ایم. ما علیه این طرز فکر که زندگی گناه است اقدام کرده‌ایم.

اصول اخلاقی که گالت به چالش می‌کشد - که *اطلس شورید* و این رند به چالش می‌کشند - این حکم است که به شکل‌های گوناگون تاریخ بشر را آکنده کرده است: اعتقاد به این که انسان حق ندارد برای وجود خودش زندگی کند.

همه نظام‌های اخلاقی که به درجه‌ای از اثرگذاری در جهان رسیده‌اند، در اصل شکل‌های مختلفی از مضمون قربانی کردن خود بوده‌اند. مفید بودن هم سنگ فضیلت تلقی شده؛ خودخواهی مترادف رذیلت گرفته شده است....

اگوست کنت مدافع جمع‌گرایی و تمامیت‌خواهی در قرن نوزدهم بود که اصطلاح «ایثارگری» که جوهر این مفهوم اخلاقی را بیان می‌کند وضع کرد. امروز یک انسان معمولی غالباً «ایثارگری» را به خیرخواهی یا مهربانی یا احترام به حقوق دیگران معنا می‌کند. اما این معنای مد نظر کنت و معنای واقعی فلسفی آن نیست. ایثارگری به عنوان یک اصل اخلاقی به این معناست که انسان باید رفاه دیگران را به عنوان نخستین هدف اخلاقی خود بگیرد و باید منافع آن‌ها را فراتر از منافع خود قرار بدهد؛ به این معناست که انسان حق ندارد برای وجود خودش زندگی کند، و خدمت به دیگران توجیه اخلاقی وجود اوست. و قربانی کردن خود شایسته‌ترین و مقدم‌ترین وظیفه و متعالی‌ترین فضیلت انسان است.

هنگامی که فیلسوفان اعلام کردند که اخلاق خارج از حوزه عقل و علم است - یعنی این که قلمرو ارزش‌ها قلمرو ایمان و احساس است آن‌ها اخلاقیات را به انحصار عرفان درآوردند و زیر ادعای عرفان‌گرایان مهر تأیید زدند آن‌ها به نوع بشر اعلام کردند: عقل اجازه ندارد به این حوزه وارد شود. و نگاهی اجمالی به تاریخ کافی است تا نشان دهد که عقل وارد این حوزه نشده است. اگرچه که انسان‌ها بخش‌هایی از میراث عرفانی را به چالش کشیده و از میان برده‌اند، ولی اخلاقیات نوع پرستانه آن هم چنان باقی مانده است. این اخلاق به عنوان امر مطلق که نیاز به دلیل و منطقی ندارد، به عنوان اصلی بدیهی که نه باید مورد سؤال قرار گیرد و نه

درباره‌اش تردید کرد به حساب آمده است.

در تمدن مغرب زمین، حکومت و سلطه عرفان در رکود قساوت قرون وسطی و قرون تاریکی - با پرستش ماوراء الطبیعه، با دشمنی و تنفر نسبت به عقل، قدغن کردن پژوهش علمی، اعمال محدودیت بر تولید و تجارت و جامعه صلب سلسله مراتبی - به اوج اقتدار خود رسید. حکومت عرفان با زور فیزیکی برقرار ماند و علیه خواست و تقلای مردم برای حق زندگی بر روی زمین بود. سرانجام با صدای رسمی و قدرت فائقه فرهنگ، عرفان با برآمدن رنسانس مُرد، اگرچه بازتاب مرگ تدریجی او قرن‌ها به درازا کشید. با تولد دوباره عقل و علم، انسان صعود آرام و پرتدید خود را به جانب جامعه‌ای که در آن اعتماد به نفس، قدرت خلاقیت مغز بشر فرصت بروز و ظهور پیدا کند را آغاز نمود.

برای آن‌که انسان سرنوشت خود را - از نظر روانی و واقعیت بیرونی - به دست بگیرد و به یک زندگی انسانی و متمدن دست پیدا کند، سه شرط لازم است: پذیرفتن اولویت عقل؛ آزادی؛ و مجموعه‌ای از اصول عقلانی اخلاقی برای راهنمای اقدام او.

با روشنگری، انقلاب صنعتی و ظهور سرمایه‌داری در قرن نوزدهم دو شرط نخستین از سه شرط بالا تا حدود بسیاری احراز شد. نتیجه، دگرگونی کامل جهان بود.

با فروپاشی حکومت مطلق و توسعه جامعه بازار آزاد، انسان شاهد آزاد شدن ناگهانی انرژی تولیدی شد که پیش از آن مفری برای ظهور پیدا نمی‌کرد. آن‌ها می‌دیدند که میلیون‌ها انسانی که پیش از اقتصاد آزاد شانس ادامه حیات نداشتند اکنون امکان زندگی کردن یافته‌اند. آن‌ها می‌دیدند که درجه اخلاقیات پایین می‌آید و نرخ افزایش جمعیت بالا می‌رود.

آن‌ها می‌دیدند ماشین - ماشینی را که بسیاری از آن‌ها لعنت کرده و با آن مخالفت و اقدام به انهدام آن کرده بودند - ساعات کاری آن‌ها را به نصف تقلیل داده حال آنکه ارزش و پاداش کارشان را چندین برابر کرده است. می‌دیدند که اکنون از سطح زندگی‌ای برخوردارند که پیش از آن هیچ اشراف‌زاده فنودالی تصورش را هم نمی‌توانست بکند. با توسعه سریع علم، تکنولوژی و صنعت مردمان می‌دیدند که برای نخستین بار در تاریخ بشر مغز آزاد شده انسان کنترل هستی مادی‌اش را در دست گرفته است.

تا آن جایی‌که کشورهای مختلف، تجارت آزاد را به اجرا درآوردند و حکومت زور برهنه و

بی‌رحم از زندگی مردمشان رخت بریست. سرمایه‌داری، برده‌داری و ارباب و رعیتی را در همه کشورهای متمدن از میان برداشت. تجارت^۱ به اصل حاکم بر روابط آدم‌ها تبدیل شده نه خشونت. آزادی فکر و آزادی اقتصادی همراه هم پدید آمدند و شکوفا شدند. انسان اکنون مفهوم حقوق فردی را کشف کرده بود.

فردگرایی^۲ قدرت خلاقه‌ای بود که جهان را از پایه دگرگون کرد.

نظامی که در آن ثروت و قدرت، ارثی بود یا با غلبه فیزیکی یا پارتی‌بازی سیاسی به دست می‌آمد جای خود را به نظامی داد که در آن دست یافتن به ارزش‌ها فقط از طریق کار مؤد امکان‌پذیر بود. سرمایه‌داری درهای اعمال زور را بست و درهای دستاورد را گشود؛ به انسان‌ها به جای تفنگ، یک بازار ارائه داد. پاداش‌ها به تولیدگره زده شدند نه به ارباب و تهدید؛ به توانایی نه به قساوت؛ به ظرفیت انسان برای گسترش زندگی، نه برای تحمیل و ترویج مرگ.

در ایالات متحده بود که با نظام دولت محدود و قانون اساسی‌اش اصول تجارت آزاد – تجارت آزاد در یک بازار آزاد – تا حد ممکن پیاده شد. در آمریکای قرن نوزدهم، فعالیت‌های تولیدی آدم‌ها عمدتاً آزاد از مقررات، کنترل‌ها و محدودیت‌های دولت بود؛ انسان‌ها خودشان را رها شده از قید و بند خط‌مشی‌های اقتصادی قرون وسطایی، مرکانتالیسم و ملوک‌الطوئفی پیشا سرمایه‌داری می‌دانستند. طی مدت کوتاه، یک سده و نیم، در ایالات متحده سطحی از آزادی، رشد و دستاورد، ثروت و آسایش فیزیکی – یعنی استاندارد زندگی – به وجود آمد که هیچ تناسب یا برابری با جمع‌کل پیشرفت نوع بشر تا آن زمان نداشت.

درباره شرایط دشوار زندگی در سال‌های اولیه سرمایه‌داری بسیار نوشته‌اند. با این حال، هنگامی که سطح زندگی مادی پیش از آن یا مقدار نحیف ثروت موجود در جهان زمانی که انقلاب صنعتی آغاز شد را بررسی می‌کنیم، آنچه توجه را جلب می‌کند کنده‌کنندگی حرکتی که سرمایه‌داری انسان‌ها را از فقر نجات داد نیست، بلکه سرعتی است که این کار را به انجام رسانید. به مجرد آن‌که انسان برای فعالیت‌هایش آزاد گذاشته شد، ابتکار شخصی و آفرینندگی، استاندارد زندگی را به چنان سطحی ارتقا داد که یک سده پیش از آن، فقط می‌توانست در رؤیا وجود

1. Trade

2. Individualism

داشته باشد. پیدا کردن رویداد دیگری با این تأثیر مثبت در تاریخ بشر بسیار دشوار است - که البته به اندازه کافی هم از آن قدردانی نشده است.

تجارت آزاد جلوی چشم بشر، کار معجزه‌آسایی انجام داد. با این حال، از آغاز، اکثریت روشنفکران قرن نوزدهم با شدت و حدّت به مخالفت با آن برخاستند. نوشته‌های آن‌ها مملوّ از انتقاد کردن و محکوم کردن اقتصاد بازار آزاد بود. به طور کلی این خصومت از دو اردوگاه سرچشمه می‌گرفت: ارتجاعیون و سوسیالیست‌ها.

ارتجاعیون، فروپاشی اشرافیت فئودالی، ظهور ناگهانی انسان‌های زرنگی از زمینه فقر و گمنامی، تأکید بر شایستگی و توانایی تولید، ارتباط با علم و پیشرفت مادی و فراتر از همه، هدف قراردادن سود را از نظر معنوی نفرت‌انگیز می‌دانستند. بسیاری از آن‌ها - از جمله ریچارد اوستلر، وردزورث کولریج، کارلایل، رابرت ساوثی، ویلیام کوبت، توماس هود و لوتاس لاوپی کاک^۱ - حمله بی‌امانی علیه نظام کارخانه‌ای را آغاز کردند. آن‌ها به دشمنی با «عصرخرد» برخاستند. آن‌ها فردگرایی را امری زشت و پست اعلام کردند. آن‌ها تقاضای بازگشت به جامعه پیشین را داشتند. جان راسکین نوشت: «تجارت یا کسب و کار از هر نوعش، اختراع ابلیس است.» انگشت شماری از هم‌عصرانش قرون وسطی را به اندازه او تقدیس و تکریم کرده‌اند؛ او آرزو می‌کرد که در قرن سیزدهم زندگی می‌کرد و در حال و هوای این آرزو از طراحان واگن‌های راه آهن می‌خواست که آن‌ها را شبیه ازدها بسازند - تا راسکین واقعاً حس کند که در عصر صنعت زندگی می‌کند. ارتجاعیون رؤیای برانداختن انقلاب صنعتی را داشتند. سوسیالیست‌ها آرزوی مصادره آن را در سر می‌پختند. هردو اردوگاه موفقیت و دستاورد سرمایه‌داری را نادیده می‌گرفتند یا با اکراه و بی‌میلی به آن نگاه می‌کردند. آن‌ها مدح گفتن و ثنای شرایط زندگی اعصار گذشته را ترجیح می‌دادند. فردریک انگلس همراه کارلایل نظام صنایع خانگی دوران پیش از صنعت را به عنوان عصر طلایی طبقه کارگر تلقی می‌کند. انتقادهایی که از سوی هردو اردوگاه بر سر سرمایه‌داری ریخته می‌شود به طور قابل ملاحظه‌ای یکسانند: اثر «غیرانسانی» کردن نظام کارخانه‌ای بر کارگران، «از خود بیگانگی» انسان از طبیعت، «فقدان عواطف بشری»

1. Richard Oastler, Wordsworth, Coleridge, Robert Southey, Willeam Cobbett, Thomas Hood and Thomas Love Peacock

بازار، «بی‌رحمی و قساوت» قانون عرضه و تقاضا - و شیطان صفتی هدف قرار دادن سود. «حقوق فردی» که اصل اساسی تجارت آزاد بود، به نظر این منتقدان فقط مجوزی برای رفتار غیراخلاقی بود. نظامی که مولد آن انگیزه سود باشد، ردیلانه بودن آن مسلم است. سوسیالیست‌ها در پیش‌بینی آنچه در آینده پس از میان برداشتن انگیزه سود، ممکن خواهد بود بسیار پرشور عمل کردند، لودویک فون میزس^۱، با طرح کردن پرواز و فاصله گرفتن شادمانه آن‌ها از واقعیت در رساله سوسیالیسم‌اش که تحلیلی از نظریه اقتصادی اشتراکی است می‌نویسد: «در دنیای آینده فوریه^۲، همه حیوانات مضر ناپدید می‌شوند، و به جای آن‌ها حیواناتی خواهند بود که به انسان در کارش کمک می‌کنند یا حتی کار او را برایش انجام می‌دهند. حیوانی به ماهیگیری کمک می‌کند، نهنگ کشتی‌ها را به آرامی به جلو می‌راند؛ اسب آبی قایق‌های رودخانه‌ای را می‌کشد. به جای شیر، حیوانی خواهد بود که انسان بر آن سوار می‌شود و به راحتی با سرعتی دلخواه راه می‌پیماید. زندگی در چنین جهانی با چنین خدمتگزارانی چقدر لذت بخش خواهد بود.» گادوین^۳ حتی فکر می‌کرد که پس از برانداختن دارایی، انسان ممکن است عمرش جاویدان شود. کائوتسکی^۴ به ما می‌گوید که تحت جامعه سوسیالیستی «انسان به طرز نوینی ظهور خواهد کرد... یک ابرمرد.... یک انسان والا.» تروئسکی حتی اطلاعات تفصیلی تری می‌دهد: «انسان به صورت غیرقابل مقایسه‌ای قوی‌تر، هوشمندتر، و ظریف‌تر خواهد شد. بدنش هماهنگ‌تر، حرکاتش موزون‌تر، صدایش آهنگین‌تر... انسان معمولی به سطح یک ارسطو، یک گوته، یک مارکس ارتقا می‌یابد. فراتر از این‌ها، قله‌های نوینی پدید خواهند آمد.»

ارتجاعیون برای تأیید موقعیت خودشان، از بازگشت به اختیار سنتی و الهام عرفانی طرفداری می‌کنند. سوسیالیست‌های مارکسیست - عرفای جدید - طرفدار رواج ماتریالیسم دیالکتیک و چند منطقی^۵ اند. آن‌ها به هیچ وجه کمتر از ترتولیان نسبت به موانعی که عقل و استدلال بر سر راه هدف آن می‌گذارد حساس نبودند. ماتریالیسم دیالکتیک بر این عقیده است

1. Ludwig Von Miss
2. Fourier
3. Godwin
4. Kautsky
5. Poly logism

که مغز انسان و محتوای آن را عوامل مادی تولید موجود در زمان حیات آن انسان تعیین می‌کند.

یعنی فکر فلسفی، صرفاً «روبنای ایدئولوژیک» نیروهای اقتصادی است؛ به نحوی که آن نیروها جریان رویدادهای تاریخی را هدایت می‌کنند و انسان در این میانه کاره‌ای نیست؛ و روند تاریخ فرا رسیدن سوسیالیسم را به صورت اجتناب‌ناپذیری نوید می‌دهد و آن را به پیامبران - مارکسیست‌ها - از پیش خبر داده است. چند منطقی این باور است که هیچ عینیت و منطق عمومی و فراگیر وجود ندارد؛ برداشت هرکسی از منطقی بودن را عضویت طبقاتی او تعیین می‌کند؛ و از آنجا که همه نقد‌های وارد شده به خط مشی‌های اقتصادی سوسیالیستی فقط اظهارات فاسد «منطقی بورژوازی» است، پاسخ دادن به آن‌ها یا ابطال آن‌ها کوچک‌ترین ضرورتی ندارد.

در نوشته‌های ارتجاعیون و سوسیالیست‌ها می‌توان دید که آن‌ها جامعه‌ای می‌خواهند که در آن هستی و حیات انسان به صورت خودکار برای او تضمین شده باشد - یعنی جامعه‌ای که در آن انسان لازم نیست برای ادامه حیات خودش مسئولیت داشته باشد. هر دو اردوگاه، جامعه ایدئال خودشان را جامعه‌ای می‌دانند که ویژگی آن چیزی است که به آن «وحدت» می‌گویند، که از طریق آزاد شدن از تغییرات سریع، چالش‌ها یا شرایط طاقت‌فرسای رقابت به دست می‌آید؛ جامعه‌ای که در آن هرکس باید یک وظیفه تعریف شده را به انجام برساند تا بتواند به بهبود وضعیت کل کمک کند، و در انجام آن هیچ کس با ضرورت انتخاب کردن و تصمیم گرفتن درباره مسائلی که بر زندگی و آینده خودش تأثیر تعیین‌کننده دارد روبه‌رو نمی‌شود؛ جامعه‌ای که در آن این پرسش که فرد چه دستاوردی داشته یا نداشته، و شایستگی آن را دارد یا ندارد، هرگز مطرح نمی‌شود؛ جامعه‌ای که در آن پاداش ربطی به دستاورد ندارد و در آن خیرخواهی یکی، تضمین خواهد کرد که دیگری هرگز لازم نیست تاوان اشتباهاتش را بپردازد. عدم تأیید آنچه به آن نگرش «چوپانی» به هستی می‌توان گفت، توسط سرمایه‌داری مهم‌ترین اتهامی است که ارتجاعیون و سوسیالیست‌ها به جامعه آزاد وارد می‌کنند. درست است سرمایه‌داری بهشت عدن به کسی وعده نمی‌دهد. پروفیسور میزس (در نامه‌ای به آیین رند

فصل یکم: انقلاب اخلاقی در اطلس شوریده ۱۷

درباره برای روشنفکر جدید او) درباب گفت‌وگوی میان وارنرسو مبارت^۱، مارکسیستی که بعداً نازی شد، و اوتماراسپان^۲، یک ارتجاعی مشهور می‌نویسد: «بیش از سی سال پیش، من از دو نفر از تحسین‌کنندگان جدی آبیلائیسم شنیدم که به خاطر زوال و انحطاط تمدن، زانوی غم بغل گرفته بودند. سو مبارت می‌گوید، هرچه که بعد از رنسانس روی داده، انحطاط و فروپاشی ارزش‌های واقعی و جاویدان است. اوتماراسپان پاسخ می‌دهد، تو اشتباه می‌کنی، این تباهی و انحطاط از قرن سیزدهم، هنگامی که ایدئال والای جوانمردی جای خود را به منفعت‌طلبی خودخواهانه داد آغاز شده بود؛ از نظر سو مبارت، آنتی‌تزان، «قهرمانان یا بازگانانند» آن چنان که در کتابش *Handler und Helden* به شرح آورده است.»

هر تفاوتی که با هم داشته باشند، منتقدان سرمایه‌داری به طور ضمنی روی یک چیز توافق دارند و آن خطای اصلی سرمایه‌داری است - با سودطلبی‌اش، فردگرایی‌اش و تأیید ضمنی حق حیات انسان برای وجود خودش - که نماینده یک نظام خودپرستی نهادینه شده است. طرفداران و مدافعان سرمایه‌داری چه پاسخی به این انتقادات داده‌اند؟ بیانات دوتن از مشهورترین مدافعان آن، جان استوارت میل و هربرت اسپنسر را در نظر بگیرید.

مقابله میل درباب آزادی^۳ معمولاً به عنوان یکی از دفاعیات کلاسیک حقوق فردی به شمار می‌آید. اما حقوق فردی درست همان مفهومی است که میل از آن جانبداری نمی‌کند. موضع اخلاقی او سوداگرایی^۴ است. در باب آزادی او استدلال می‌کند که جامعه باید انسان‌ها را آزاد بگذارد. اما برای توجیه این موضعش او یک فرض اشتراکی را پیش می‌کشد: این فرض که گروه باید بگذارد فرد آزاد باشد تا بتواند به بهترین وجه به منافع گروه خدمت کند - به این معنا که فرد حقی برای آزادی ندارد، بلکه از نظر اخلاقی او ملک متعلق به جمع است. تعجبی ندارد که میل در پایان عمر به کسوت یک سوسیالیست درآمد.

اسپنسر با استفاده از مقایسه جعلی و نادرست با حیوانات جنگل و «بقای اصلح» که تفسیر و برداشت کاملاً نادرستی از ماهیت سرمایه‌داری است، از آن دفاع کرد، دفاعی که دقیقاً سازگار

1. Warner Sombart

2. Othmar Spann

3. On Liberty

4. Utilitarianism

با نگرش دشمنان آن بود. روش بقا و ادامه حیات حیوانات به انسان ربطی ندارد؛ انسان برای بقا، سر یک تکه ثابت و معین گوشت (یا ثروت) نمی‌جنگد؛ منافع عقلانی انسان‌ها تضادی با هم ندارند؛ انسان به قرینه و قربانی کردن دیگری به رونق و رفاه نمی‌رسد. انسان‌ها با تولید ارزش، یعنی کالاهایی که زندگی‌شان نیاز دارد، ادامه حیات می‌دهند. توجیه نهایی اخلاقی اسپنسر برای اقتصاد بازار آزاد چه بود؟ حقوق فردی انسان‌ها نبود - بلکه پاکسازی نژادی بود: «وچین کردن علف‌های هرز» که گفته می‌شود مطابق اصول تکامل؛ یعنی خیر جمعی نژاد بشر. از نظر تاریخی، فلسفی و روان‌شناختی مهم این است که هیچ یک از مدافعان اقتصاد آزاد^۱ به موضع مخالفانش به طور ریشه‌ای در سطح فرضیات اساسی آن نپرداخته‌اند؛ هیچ‌کدام چارچوب مفهومی ایشاگرگی - جمع‌گرایی که همه بحث‌های مربوط به ارزش سرمایه‌داری را تحت الشعاع قرار می‌دهد را به چالش نمی‌گیرند.

امروز، سرمایه‌داری نابود شده است. در سراسر جهان، قانون زور برهنه در حال بازگشتن است. در بسیاری از کشورهای بزرگ، نهاد کارگر، برده،^۲ به‌عنوان بخشی از برنامه اقتصادی‌شان دوباره تأمین شده است. نوع بشر به دولت‌گرایی قرن‌های پیشا سرمایه‌داری باز می‌گردد، آن‌چنان که گویی مفهوم جامعه آزاد هرگز وجود نداشته است.

از نظر اقتصادی هنوز اندیشه سرمایه‌داری هرگز ابطال نشده است. طرفداران اقتصاد آزاد بدون تردید نشان داده‌اند که اقتصاد بازار آزاد، کارآمدترین و مولدترین است. کنترل‌ها و مقررات دولتی استاندارد زندگی را بالا نمی‌برد، بلکه پایین می‌آورد و دخالت‌گرایی دولت، مسئول زیان‌هایی است که عوام به سرمایه‌داری «تنظیم نشده» از قبیل رکودها، بیکاری مزمن، میلیتاریزم و ملی‌گرایی افراطی نسبت می‌دهند. اگر امروز استدلال آن‌ها کنار زده شده است، اگر آموزگاران مدرن اقتصاد ترجیح می‌دهند آن‌چنان سخن بگویند که گویی ابطال‌های سوسیالیزم و دخالت‌گرایی که توسط نویسندگانی از جمله ریکاردو، سای، باستیات، کوبدن، بوم، بارک و میزس^۳ ارائه شده، هرگز وجود ندارند؛ اگر به دانشجویان اکنون طرح‌های استبدادی بربریت جدید درس داده شود که اقتصاددان‌ها در دوران جد خود آن را فهمیده‌اند و

1. Laissez faire

2. Slave labor

3. Ricardo, say, Basteat, Cobden, Bohm, Bawerk, and mises.

در حال حاضر به عنوان «لیبرال» و «مترقی» محترم شمرده می‌شوند؛ اگر طبیعت سرمایه‌داری اکنون فراموش شده یا نادیده گرفته می‌شود به دلیل برتری منطق اقتصادی مخالفان آن نیست. سرمایه‌داری از جنبه اقتصادی شکست نخورده است، بلکه از نظر اخلاقی شکست خورده است.

تراژدی تمدن غرب این است که در حالی که مردم الهیات عرفانی را پس‌زده‌اند اما اخلاقیات آن را نگه داشته‌اند، آن‌ها هنوز هم به حکم قربانی کردن دل سپرده‌اند. آنچه عوض شده فقط نام ذینفع آن عوض شده است. اکنون به جای خدا، جامعه دریافت‌کننده و جمع‌کننده قربانی‌هاست. اما سرمایه‌داری نمی‌تواند برپایه فداکاری و ایثار بنا شود و باقی بماند. سرمایه‌داری به یک نظام اخلاقی نیاز دارد که هنوز به وجود نیامده است: اخلاقیاتِ منافع فردی منطقی. نبود چنین اخلاقیاتی است که سرمایه‌داری را در مقابل دشمنانش بدون دفاع کرده است. اگر ایثارگران فداکار بر این عقیده‌اند که انگیزه سود امری شیطنانی است، و آدم‌های توانا و واجد قابلیت باید برای خشنودی جامعه کارکنند، و آن استعداد، «منبعی طبیعی» است و منفعت شخصی امری ضداجتماعی است - حکمرانان دولت‌های مدرن توتالیتر هم همین عقیده را دارند.

بنیتو موسولینی می‌نویسد:

دیدن جهان از منظر فاشیسم، همین دنیای مادی نیست که در سطح می‌بینید، که در آن آدمی فردی است جدا شده از همه و تنها برپای خود ایستاده... انسان فاشیسم فردی است که خودش ملت است، خودش میهن است و این یک قانون اخلاقی است که افراد و نسل‌ها را از طریق یک سنت و یک رسالت به هم پیوند می‌دهد، و غریزه داشتن زندگی در دایره لذت و خوشگذرانی را پس می‌زند تا بتواند در درون وظیفه، زندگی برتری و آزاد از محدودیت زمان و مکان به وجود آورد. زندگی‌ای که در آن فرد از طریق انکار خودش، از طریق قربانی کردن منافع شخصی‌اش، از طریق خودِ مرگ، هستی کاملاً معنوی که در آن ارزش به عنوان یک انسان نهفته است را در می‌یابد.